

پیشگفتار

دعا در فرهنگ لغت به مفهوم خواندن، صدا زدن، و عبادت و نیایش است. خواندن گاهی توأم با خواستن است و زمانی به شکل راز و نیاز و تضرع و ابتهال می باشد. اقبال لاهوری می نویسد: نیایش خواه به شکل فردی و خواه به صورت اجتماعی، تجلی اشتیاق درونی انسان برای دریافت جوابی در سکوت است. اگر بخواهیم تعریف جامع تری از دعا ارائه بدهیم، باید بگوئیم دعا تجلی عشق و میل به خدا برای نیل به تکامل و رفع نیازمندیهاست و (الدعا الرغبة الى الله) نیایش، گرایش و کشش به سوی خداست.

استاد شهید مرتضی مطهری می فرمایند: اولیاء خدا هیچ چیزی را به اندازه دعا خوش ندارند، همه خواهش ها و آرزوهای دل خود را با محبوب واقعی در میان می گذارند و بیش از آن اندازه که به مطلوبهای خود اهمیت دهند به خود این طلب و راز و نیاز اهمیت می دهند. هیچ گونه احساس خستگی و ملالت نمی کنند.

آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که یکی از زاهدان و عارفان بلند مرتبه است، یکی از فواید دعا را گشوده شدن درهای مکاشفه و مشاهده و تحصیل معارف و حقایق عالیه در نزد عارفین و عابدان حقیقی می داند، آنجا که می گوید: «بیشتر مردم قدر نعمت مناجات را نمی دانند، مناجات شامل معارف بالایی است که به جز اهلش که همان اولیای خدا هستند و از طریق کشف و شهود به آن رسیده اند کسی از آن آگاهی ندارد و رسیدن به این معارف و اراده مکاشفه از بهترین نعمت های آخرت است که قابل مقایسه با هیچ کدام از نعمت های دنیا نیست.»

روایتی از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که می فرمایند: «در نزد خدا مقاماتی است که بدون دعا به کسی نمی دهند» و پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرموده اند: بهترین عبادت دعاست. اما مغز بودن دعا نسبت به عبادات دیگر که در کتابهای مختلفی وارد شده، در توضیح آن آمده است: مخ خالص هر شیئی را گویند. علت اینکه دعا چنین است، چون حقیقت عبادت همان خضوع و تذلل است و این در دعا بیش از سایر عبادات حاصل است.

و در پاورقی عدۀ الداعی در توضیح (الدعا مخ العبادۀ) می فرماید: مخ هر چیزی خالص آن می باشد، وقتی دعا کننده از ما سوا و غیر خدا قطع امید می کند و در عالم وجود، مؤثری غیر از ذات باری تعالی نمی داند و تمام امور را در دست حضرت حق می بیند، با تمام وجود متوجه آن قدرت غیر متناهی می شود و غرض از عبادت هم ثواب و پاداش معنوی و اخروی می باشد، که آن هم منحصرأ دست خداوند می باشد.

استاد حسن زاده آملی نیز در کتاب هزار و یک نکته می فرمایند: لطائف و اسراری که در ادعیه استفاده شده، در روایات دیده نمی شود. و علتش این است که ائمه اطهار - علیهم السلام - در روایات با مردم محاوره داشتند و به کنه عقل خودشان با آنها سخن نگفتند، بلکه به قدر عقول آنان (مردم) تکلم می کردند. اما با خداوند متعال، بکنه عقل خودشان مناجات و دعا داشتند. عبادت اظهار کردن نهایت ذلت و خضوع و انکسار و حاجت می باشد و چیزی بالاتر از دعا برای این امر نداریم.

حقیقت دعا چیست؟

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ...»^۱

آدمی در فراز و نشیب زندگی و حادثه های تلخ و شیرین گاهی چنان دچار خستگی روح می گردد که با هیچ وسیله مادی آرامش نمی یابد و اگر قدرت همه قدرتمندان، ثروت تمام ثروتمندان و کلیه وسایل لذت و کامیابی جهان در اختیار او گذاشته شود، ذره ای از درد روحی او کاسته نمی شود.

در چنین حالتی، گاهی انسان به سراغ بهترین دوست، نزدیکترین خویش و عزیزترین کس خود می رود تا با او راز دل گوید. گاهی نیز هیچ کس را محرم و مورد اعتماد ندانسته و در گنج عزلت با خود به نجوا می پردازد. در هر حال، تنها راه درمان و آرامش انس با محبوب و باز کردن سفره دل نزد معشوق است.

حال اگر آدمی از آلودگی به زشتیها و غبار گناه و عصیان، احساس غم و دل مردگی کند، تا آنجا که از خویشتن خویش نیز گریزان و متنفر باشد، در این صورت، به کجا پناه برد و با که راز دل گوید؟ در اینجاست که باید به سرچشمه همه خوبیها و پاکیا و آفریدگار محبت و صفا و خالق خود پناه برد و با یاد و عشق او و حضور در محفل انس او آرام گیرد.

چه آرامش و لذتی بالاتر از این که عبد ذلیل در حضور معبود عزیز قرار گیرد و جان آلوده خویش را در زلال صحبت او تطهیر و روح پرتلاطم خود را با ذکر آن یگانه آرام کند. این بهترین و برترین ثمره شیرین دعاست.

گرچه در اصطلاح عامیانه دعا را به «خواست و طلب عبد» تفسیر می کنند، ولی معنای واقعی دعا و نیایش عبارت است از: «خواندن محبوب از سوی بنده مُحب و عاشق و حضور وی در خلوت معشوق و همراهی و همجواری او در خلسه عارفان حق جو.»

آنگاه که بنده ذلیل و حقیر خانه پر معصیت دل خویش را از مظهر پاکیا و خوبیها دور می بیند راه نزدیکی به دوست و وصول به محفل معشوق را می طلبد و متحیر است که در کجا می توان به خلوت معبود خویش نایل شد، ندا می رسد که: «إِنِّي قَرِيبٌ»^۲؛ من به همه بندگان خود نزدیکم و بحق که در همراهی با او فاصله معنایی ندارد: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۳ از رگ گردن به او نزدیکتریم. اگر بنده به چنین حالتی دست یافت و نزدیکی و قرب به حق را لمس نمود و قدمی به محفل او نزدیک شد، آنگاه معبود مُحبّ او شده و این بنده است که محبوب حق می شود و ندا می رسد که: «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَيُؤْمِنُوا بِي»^۴

امید که ما نیز از عارفان واصل محفل دعا باشیم و از محضر حق جز ذات او را نخواهیم، که حصول معرفت حق اوج اجابت دعای عبد است. آنچه در پی می آید برگرفته از چند سخنرانی حضرت آیه الله، استاد مصباح یزدی درباره دعا است.

بقره ۱۸۶. «و چون بندگان من از دوری و نزدیکی من از تو بپرسند بدانند که من به آنها نزدیکم؛ هر که مرا بخواند دعای او را اجابت کنم»^۱

بقره ۱۸۶/۱^۲

ق ۱۶/۳^۳

بقره ۱۸۶/۴^۴

این مجموعه شامل دو بخش است. بخش اول به موضوعات کلی پیرامون دعا اختصاص دارد. این قسمت از چند سخنرانی استاد که پیرامون دعا ایراد فرموده اند اقتباس شده است. بخش دوم مشتمل بر چند جلسه سخنرانی است که معظم له در ماه رمضان ۱۳۹۸ (هـ.ق) در «مهدیه» قم ایراد فرموده بودند. این سخنرانی ها با اندکی تغییرارایه می شود. از آنجا که مستمعین این جلسات طبقات گوناگون مردم بودند، لذا سطح سخن درخور چنان جمعی می باشد، در عین حال حاوی نکات ارزنده و مفید بسیار است. روشن است که سخنران در مقام سخنوری قادر نیست آن گونه که می نویسد، سخن گوید.

در بخش دوم فرازهایی از دعای افتتاح شرح شده است. امید است مورد استفاده مؤمنین قرار گیرد.

بخش اول:

بحث هایی درباره دعا

« قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ »^۱

ساده ترین و طبیعی ترین رابطه انسان با خدا یاد اوست که در نتیجه آن، دل انسان اختیاراً متوجه خدا می گردد و بر روح او اثر می گذارد و احیاناً اثر آن توجّه در زبان متجلی می شود.

دعا سلاح مؤمن و وسیله تقرب الی الله و حقیقت عبادت و یاد حق و گفتگو با رب العالمین است. حاجت خواستن بهانه رفتن در خانه دوست و راز و نیاز با یکتای بی نیاز است. دعا مایه نشاط روح و حیات جان و کلید عطایای الهی است. دعا کوفتن در رحمت حق و موجب نزول برکات خداوندی است.

دعا از مسائلی است که در فرهنگ اسلام نسبت به آن توجّه بسیار شده و مورد تأکید فراوان قرار گرفته است؛ لذا شایسته است که حقیقت آن روشن گردد.

درباره دعا بحثهای فراوانی مطرح است از جمله: حقیقت دعا چیست؟ آیا دعا سبب مستقّلی برای اجابت است یا سببی است در کنار سایر اسباب و علل طبیعی و عادی؟ اگر سبب مستقّلی است آیا موجب

استثنا در ستهای تکوینی الهی نمی شود؟ آیا دعا موجب سستی و تنبلی افراد نمی گردد؟ اثرات دعا چیست و تا چه حدّی است؟ فایده دعا چیست؟ از نظر تربیتی چه نقشی در زندگی انسان می تواند داشته باشد؟ آیا آن گونه که برخی افراد می گویند، اثر دعا فقط همان مضمون دعاست؛ یعنی دعا جنبه تلقینی دارد و همین است که موجب حرکت فرد به سوی مطلوب می شود یا اثرات دیگری نیز دارد؟ چرا با آنکه خداوند در قرآن وعده داده که دعای بندگان خود را اجابت کند، دعاهای ما کمتر به اجابت می رسد؟ آیا دعا آداب و شرایطی دارد؟ اگر بلی شرایط دعا و استجابات آن چیست؟ استکبار از دعا که قرآن از آن نهی فرموده یعنی چه؟ و ... اینها مسائلی است که در این بخش مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

حقیقت دعا چیست؟

زندگی دنیا به گونه ای است که خواه ناخواه توجّه انسان را تا حدودی به امور مادی جلب می کند؛ اما واقعیت این است که انسان برای تقرّب به خدا آفریده شده است و باید از تمام جوانب زندگی برای نیل به این مقصود بهره گیرد. یکی از بهترین راهها برای این منظور آن است که هر روز لحظاتی از عمر خود را صرف توجه خالص به بارگاه الهی کند. این توجه بیشتر در نماز جلوه گر می شود؛ در نماز دعاهایی در حال قنوت و سایر حالات خوانده می شود گذشته از آنکه در روایات برای قبل و بعد از نماز نیز دعاهای دیگری وارد شده است حتّی می توان خود نماز را نوعی دعا دانست و چنانکه گفته شده واژه «صلاة» در اصل لغت به معنای دعاست.

فرقان / ۷۷؛ « بگو پروردگارم برای شما ارزشی قایل نیست اگر دعای شما نباشد »^۲

حقیقت دعا توجه به بارگاه حضرت معبود است و برای مؤمنان نوعی معراج روحی و معنوی به حساب می‌آید. دعا فقط تلفظ پاره ای کلمات و مراعات برخی آداب خاص نیست. حقیقت و روح دعا توجه قلبی انسان به خداوند عالم است و قوت این توجه به میزان معرفت و محبت انسان به خداوند بستگی دارد. از اینرو، باید پیش از دعا و هنگام دعا به صفات خداوند توجه داشت.

حقیقت دعا چیزی جز عبادت نیست و حتی به دلیل توجه به خداوند در انجام این عبادت شاید بر بسیاری از عبادات دیگر ترجیح داشته باشد. در روایات شریفه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که:

«الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^۶ دعا بمنزله مغز همه عبادات است.

در قرآن کریم نیز خداوند، آنجا که مسئله استکبار از دعا را مطرح می‌نماید؛ می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۷

پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم، آنان که از عبادت من (اعراض کنند و) بزرگی فروشند بزودی با ذلت و خواری به دوزخ وارد شوند.

در این آیه، خداوند نفرموده است «یستکبرون عن دعایی»، بلکه از دعا به «عبادت» تعبیر فرموده است و رسماً دعا را به عنوان عبادت معرفی می‌کند و آن را از لوازم بندگی می‌داند؛ زیرا تهدید به آتش دوزخ که برای ترک کننده نیایش آمده متناسب با ترک عبادت است نه ترک دعا.^۸

ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که چگونه اگر انسان چیزی از خدا بخواهد، او را عبادت کرده است؟ برای روشن شدن این سؤال، باید حقیقت عبادت روشن شود.

حقیقت عبادت این است که انسان خود را بنده و مملوک خدا بداند، برای خود مالکیتی قایل نباشد و برای خود اراده مستقلی در مقابل خدا قایل نباشد، بلکه خود و دارایی خود را از آن خدا بداند؛ بطور کامل تسلیم اراده او باشد، به عبد بودن خود در مقابل پروردگار اعتراف کند و از روی اختیار، بندگی تکوینی خود را در مقابل خدا اظهار بدارد. به عبارت دیگر، در برابر خدا اظهار کند که تو خدایی و من بنده توام، تو عزیزی و من ذلیل، تو مالکی و من مملوک، تو ربی و من مربوب. (إِلَهِی أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ وَ أَنْتَ الْمَالِكُ وَ أَنَا الْمَمْلُوكُ وَ أَنْتَ الرَّبُّ وَ أَنَا الْعَبْدُ... وَ أَنْتَ الْقَوِیُّ وَ أَنَا الضَّعِیفُ).^۹ حقیقت نماز نیز اظهار همین مطلب است که خدایا، من بنده ام، عبودیت شأن من است و تو مالک من هستی. عبادت در واقع اظهار این مطلب است، خواه با توجه قلبی، خواه با اظهار زبانی یا نشان دادن با اعضا و جوارح. رکوع و سجود نیز اگر عبادت به حساب می‌آیند به این دلیل است که بیانگر این حالت قلبی است: اظهار ذلت در مقابل عظمت بیکران الهی. ذکر زبانی نیز گویای این حقیقت است.

محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۳، باب ۱۴، ص ۳۰۰، روایت ۳۷^۶

مؤمن / ۶۰^۷

علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۳^۸

قسمتهایی از مناجات حضرت علی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۹۱، روایت ۳۱^۹

اصل همه عبادات و روح آنها همین توجّه قلبی است و حرکات و ذکر زبانی جلوه این حقیقت است. دعا نشان دهنده اعتقاد به مالکیت، ربوبیت، عزّت و قدرت الهی در عمل است.

کسی که دست خویش را به درگاه الهی دراز، گردن خود را کج و سر خود را خم می‌نماید، روی به خاک می‌ساید و اشک از دیدگان سرازیر می‌کند و با دعای خود از او حاجت می‌خواهد، در عمل نهایت شکستگی و تذلل خود را در برابر عظمت الهی نشان می‌دهد؛ خود را فقیر، ضعیف، ذلیل و بیچاره و خدا را غنی، قوی، عزیز و قادر می‌بیند و با حالت خود این حقیقت را بیان می‌کند.

گرچه دعا در ظاهر درخواست رفع نیازهای مادی و معنوی است، ولی در واقع، اعتراف به بندگی، فقر و عجز انسان است. درست است که معمولاً دعا به شکل تکلم الفاظ است؛ اما الفاظ از ما فی الضمیر حکایت می‌کنند و خود از اصالتی برخوردار نمی‌باشند و این گونه نیست که نوع این الفاظ یا نحوه ادای آنها تأثیری در حوادث جهان داشته باشد، که هر کس که این الفاظ را تلفّظ نماید مؤثر باشد.

به عبارت دیگر، دعا امری است قلبی و زبان فقط از آنچه در دل است حکایت می‌کند. پس دعا باید از دل و جان انسان برآید. تلفّظ برخی کلمات با زبان، بدون هیچگونه توجّه قلبی، دعا به حساب نمی‌آید. بنابراین، دعا باید با خواست جدی قلبی همراه باشد.

از آنچه گذشت روشن شد که حقیقت دعا چیزی جز عبادت نیست، بلکه بالاترین عبادت و به تعبیر حدیث شریف «مُخ» تمام عبادات است و اظهار بندگی در برابر مالکیت مطلق الهی.

تأثیر استقلالی دعا

آیا دعا می‌تواند مستقلاً سبب اجابت باشد و پدیده ای صرفاً در اثر دعا و بدون اسباب عادی تحقّق پیدا کند؟ این بحثی است که به مسائل اعتقادی و فلسفی مربوط می‌شود و در آنجا مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد. در اینجا به این بحث تنها اشاره می‌شود:

از نظر قرآن، جواب این سؤال مثبت است. در قرآن نمونه هایی ذکر شده است که بدون استفاده از اسباب ظاهری، دعا سبب تحقّق امری شده است؛ از جمله دعای حضرت زکریّا (علیه السلام) که موجب شد خداوند در پیری فرزندی یحیی (علیه السلام) به ایشان عطا فرماید. موارد دیگری نیز ذکر شده است که بدون وجود اسباب عادی و صرفاً در اثر دعا کاری تحقّق پیدا کرده است. پس این مطلب از نظر قرآن قابل انکار نیست. آیا این مسأله موجب استثنا در سنتهای الهی نمی‌گردد؟ آیا موجب نقض قانون علیّت نمی‌شود؟ با توجه به اینکه، اراده الهی بر این تعلّق گرفته است که امور از طریق علل خود انجام شود:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْزِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ»^۱؛ خداوند ابا دارد از اینکه اشیا از غیر طریق اسباب خود جریان هستی پیدا کنند.

محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۲، باب ۱۴، ص ۹۰، روایت ۱۴ و ۱۵^۱

در پاسخ باید گفت: این مطلب مانند کرامت و اعجاز است. همانگونه که درباره اعجاز گفته شده که «سنتی است حاکم بر سنتهای طبیعی و عادی»، اجابت دعا نیز سنتی الهی و حاکم بر سنتهای دیگر است و همان سان که استدلال به آیه شریفه «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا كَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»^{۱۱} برای نفی اعجاز صحیح نمی‌باشد، به همان دلایل - که در جای خود ذکر گردیده - برای نفی تأثیر دعا نیز نمی‌توان به آیه مزبور و حدیث فوق استدلال کرد. در هر صورت، انکار جریانات خارق العاده با قرآن سازگار نیست.

توضیح مطلب این که، یکی از اصول بینش دینی و الهی اعتقاد به مسأله اعجاز، کرامت و امثال آن است. این اعتقاد در مکاتب مادی وجود ندارد و یکی از مواردی است که آن را به مکاتب الهی، بخصوص اسلام، اشکال می‌گیرند و معتقدان به آن را متهم به نقض اصل علیت می‌کنند.

آنان می‌گویند: پذیرفتن این مسائل ناقض اصل علیت است، اگر اصل علیت پذیرفته شده باشد باید همه چیز از راه علت و شرایط خاص خود به وجود آید. در غیر این صورت، محال است محقق شود. چگونه می‌توان قایل بود به اینکه بدون دخالت اسباب عادی، پدیده ای تحقق پیدا کند؟ پس این اعتقاد منافی اصل علیت است.

آیا دعا منافات با اصل علیت دارد؟

آیا پذیرفتن معجزه یا امور خارق العاده به معنای انکار اصل علیت است؟ آیا اصل علیت یک قانون کلی است و لازمه پذیرش این قانون انکار معجزه و نفی تأثیر دعاست؟

در اینکه اصل علیت یک اصل ضروری و کلی است و قابل استثنا نمی‌باشد، شکی نیست. البته تبیین این مطلب نیازمند بحثهای عمیق فلسفی است که از حوصله این بحث خارج می‌باشد. تنها برای روشن شدن مطلب اشاره ای گذرا می‌شود. سؤال این است: اگر اصل علیت یک اصل کلی و ضروری است، پس چگونه می‌توان معجزات و تأثیر دعا را پذیرفت؟ برای روشن شدن پاسخ این سؤال، لازم است مقدمه ای بیان گردد:

بین پذیرفتن اصل علیت با پذیرفتن علت‌های خاص در هر مورد و منحصر دانستن علت به علت‌های شناخته شده فرق است. در اینجا، این دو مبحث با یکدیگر خلط شده‌اند.

در فلسفه یک اصل علیت وجود دارد که بدیهی و انکارناپذیر می‌باشد و مفاد آن بدین قرار است:

برخی موجودات عالم هستی به وجود موجودات دیگر نیازمندند و بدون آنها وجودشان محقق نمی‌گردد؛ مانند اراده که معلول و وابسته به نفس است. قاعده فلسفی این بحث عبارت از این است که موجود فقیر و معلول ممکن الوجود نیازمند موجودی است که از او رفع نیاز کند؛ یعنی اگر دیدیم احتیاج موجود محتاجی تأمین شد معلوم می‌شود علتی وجود داشته که نیاز او را برطرف کرده است. بنابراین، پدیده ها و هر آنچه از خود دارای هستی نیست باید در اثر تأثیر عامل دیگری بوجود بیاید.

این قاعده بدیهی و غیر قابل تشکیک است و بر این اساس، هر دانشمندی در هر علمی به دنبال یافتن علت پدیده هاست. تلاشهای دانشمندان برای پیدا کردن علل پدیده ها در طول تاریخ مبتنی بر این اصل بوده است که معلول نمی تواند بی علت باشد و آنچه تاکنون بشر کشف کرده از برکت همین اصل بوده است.

خلطی که در این زمینه صورت گرفته درباره شناخت علل خاص است؛ یعنی پس از پذیرش این اصل که معلول نمی تواند بدون علت باشد، نوبت به تعیین علت های خاص برای معلول های خاص می رسد؛ شناخت علت خاص هر پدیده از محدوده کار فلسفه خارج و در حیطه علم است.

بنابراین، قانون فلسفی علت این است که هر معلول نیازمند علت است و فلسفه برای آن اوصافی کلی بیان می کند؛ ولی برای معلولی خاص علت خاصی معرفی نمی نماید و آن را وظیفه علم می داند که با تجربه علت ها را بشناسد و (در جای خود گفته شده که راه شناخت علت ها وضع و رفع عوامل و شرایط است).

اصل علت به عنوان یک قانون عقلی می گوید: باید در ورای موجوداتی که محدود، مشروط و نیازمند هستند چیز دیگری باشد که به وسیله ارتباط با آن، وجود آنها تحقق یابد؛ اما اینکه ویژگی های آن چیز چیست و چه اثری می تواند داشته باشد، بوسیله قانون علت اثبات نمی شود. به عبارت دیگر، شناخت علت های خاص هر پدیده از قانون علت بدست نمی آید. همچنان که گفته شد، شناخت علت های خاص کار تجربه و علم است و قانون علت قانونی عقلی است و مقدم بر تجربه و مستقل از آن.

به عنوان مثال، فرض کنید دانشمندی در آزمایشگاه، با تغییر شرایط، در صدد کشف علل پدیده ای است، ناگهان پدیده جدیدی رخ می دهد؛ مثلاً، نوری می جهد، صدایی می آید یا پدیده مادی دیگری اتفاق می افتد. به محض دیدن یا شنیدن، از وجود آن پدیده مطلع می شود و می فهمد که آن پدیده بی علت نیست. او این مطلب را طبق قانون عقلی علت، می فهمد و به تجربه هم نیازی نیست؛ اما اینکه علت پیدایش این پدیده چیست، عقل به خودی خود نمی تواند آن را مشخص کند و گرنه هیچ گاه به تجربه احتیاجی نبود و عقل به تنهایی کافی بود که بگوید علت پیدایش فلان پدیده چیست. بلکه یافتن علت پیدایش این پدیده به تجربه و آزمایش نیاز دارد. پس شناخت علت های خاص کار تجربه و علم است نه عقل.

برخی از افراد وقتی علت یک پدیده مادی را نمی شناسند یا در حوزه تجربه آنها چیزی که بیانگر چگونگی به وجود آمدن این پدیده باشد، نمی یابند توهم می کنند که قانون علت استثنا پذیرفته است.

امروزه بعضی از فیزیکدانها چون نتوانسته اند علت پاره ای از پدیده های پنهان را کشف کنند (مثلاً، چگونه یک الکترون خاص از مدار خود خارج می شود) گفته اند که این پدیده ها علتی ندارند و معتقد شده اند که در این موارد، قانون علت نقض شده است! بدون توجه به این که قانون علت قابل نقض نیست. آنچه آنها باید در صدد شناخت آن باشند علت خاص پدیده هاست که اگر شناخته نشود به دلیل ناقص بودن تجربه است.

بنابراین شناخت علت خاص در گرو تجربه است اما مسأله مهم (خلط دوم) این است که آیا با تجربه می توان علت منحصر پدیده ای را شناخت؟ اگر در شرایط خاصی به تجربه پرداختیم و معلوم گردید که پیدایش یک شیء در گرو شیء دیگری

است و رابطه بین آن دو مشخص گشت؛ مثلاً، با تجربه فهمیدیم که هرگاه «الف» باشد «ب» نیز تحقق می‌یابد و هرگاه «الف» را برداریم «ب» نیز نابود می‌شود. آیا این تجربه می‌تواند به ما نشان دهد که «ب» از غیر راه «الف» از هیچ راه دیگری تحقق پیدا نمی‌کند؟

بشر سالیان دراز است که برای روشن کردن آتش از وسایل خاصی استفاده می‌کند؛ آیا می‌تواند بگوید که آتش جز از راه این وسایل از هیچ راه دیگری به وجود نمی‌آید؟ یا ما معمولاً برای ایجاد حرارت از آتش استفاده می‌کنیم، آیا حق داریم بگوییم حرارت از هیچ راه دیگر بدست نمی‌آید؟ آیا می‌توان ادعا کرد که حرارت در هر جای دنیا و در هر زمانی تنها از طریق آتش ایجاد می‌شود؟ آیا تجربه چنین نتیجه‌ای به ما می‌دهد؟ یا چنین نتیجه می‌دهد که در شرایطی خاص، آن حرارت معلول آتش بوده است؟ ما فقط حق داریم بگوییم، تا آنجا که ما می‌دانیم علت به وجود آمدن حرارت، آتش است؛ اما حق نداریم بگوییم هیچ عامل دیگری برای پیدایش حرارت وجود ندارد و محال است که وجود داشته باشد. این ادعا جاهلانه و دور از شأن یک محقق است که تأثیر یک عامل نامحسوس و ناشناخته را نفی کند.

بنابراین، آزمایش و تجربه (علم) نمی‌تواند علت منحصر به فرد اشیا را به بشر بیاموزد. تجربه تنها آنچه را که در حوزه احساس انسان واقع می‌شود، اثبات می‌کند و حق نفی ماورای آن را ندارد. پس این ادعا، که علم مسائلی را که انبیا فرموده‌اند یا تأثیر دعاها را بطور مستقل نفی می‌کند، سخن پوچی است. علم می‌گوید تا آنجا که تجربه نشان می‌دهد پیدایش هر فرد انسانی به وسیله پدر و مادر اوست؛ اما حق ندارد که بگوید پیدایش انسان از راهی غیر از این محال است.

اساساً تجربه هیچ گاه نمی‌تواند محال بودن را اثبات کند. محال بودن مفهومی تجربی نیست، بلکه مفهومی فلسفی است که فقط از راه عقل به اثبات می‌رسد. آنچه از راه تجربه اثبات می‌شود عدم وقوع است؛ اما محال بودن آن دور از دسترس تجربه است. پس هر علمی هر قدر هم که پیشرفت کند نمی‌تواند مسائلی مانند اعجاز، تأثیر دعا و امثال آن را نفی کند و بگوید که چنین چیزی محال است. با توجه به این مقدمه، روشن می‌گردد که: پذیرش اعجاز یا هر امر خارق عاداتی به هیچ وجه به معنای انکار اصل علت یا پذیرفتن استثنا در اصل علت نیست؛ چون این امور مستند به خدا هستند، علت مفیضه هستی بخش را در خود دارند؛ یعنی فرض پذیرش این امور فرض پذیرفتن علت خداست. اما درباره علل طبیعی، اگر معلولی بدون علت طبیعی شناخته شده‌ای به وجود آید، آیا این به معنای نقض قانون علت است؟

با توجه به مقدمه‌ای که گفته شد، نمی‌توان ادعا کرد که علت طبیعی برای پیدایش یک معلول منحصر است به آنچه ما شناخته ایم و راه دیگری برای پیدایش آن وجود ندارد؛ زیرا ممکن است در مواردی که امر خارق العاده‌ای محقق می‌شود، عللی غیر از خدا و در طول وجود خدا نیز وجود باشد، عللی که ما به آنها آگاه نیستیم.

علاوه بر آن، با قانون علت، علل امور غیر طبیعی برای امور طبیعی انکار نمی‌شود. هیچ علمی نمی‌تواند تأثیر یک امر غیر طبیعی در پیدایش یک امر طبیعی را نفی کند، بلکه حتی چنین تأثیراتی را اثبات نیز می‌نماید. کسانی که متحمل ریاضت شده و نیروی نفسانی قوی پیدا کرده‌اند، می‌توانند در برخی پدیده‌های مادی تصرف کنند و کارهایی انجام دهند که به وسیله اسباب طبیعی میسر نیست. این مسأله‌ای است که امروزه قابل تشکیک نمی‌باشد.

بنابراین، پیدایش امور خارق العاده به معنای نقض قانون علّیت (قانون فلسفی علّت و معلول) نیست. پس سخن کسانی که برای انکار آن به آیاتی نظیر آیه شریفه «لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^{۱۲} استدلال می‌کنند درست نیست و لازمه تحقق امر خارق العاده نقض سنت الهی نمی‌باشد؛ گذشته از آنکه: این آیه شریفه درباره جوامع بشری است و در صدد بیان این مطلب است که هرگاه مردمی عصیان بورزند، آیات الهی را تکذیب کنند و در مقام نفی آیات الهی برآیند، در جامعه فساد شایع شود و راه صلاح و حق مسدود گردد، امر بر دیگران مشتبّه شود و نتوانند راه حق را بیابند. سنت خداوند این است که به چنین مردمی مهلت ندهد و با عذاب آسمانی یا زمینی یا امثال آن، آنان را نابود کند. این آیه در ارتباط با این موارد است و ربطی به قوانین طبیعی ندارد که بخواهد بگوید سنت الهی این است که هر پدیده مادی از یک علّت مادی ناشی می‌شود و مثلاً، حرارت همواره از آتش حاصل می‌گردد.

و به فرض آنکه آیه مزبور نسبت به همه قوانین حاکم بر جهان قابل تعمیم باشد، می‌پرسیم: آیا قوانین الهی فقط همانهایی است که ما می‌شناسیم یا اگر قوانینی هم باشد که ما نشناخته ایم آنها نیز قانون خداست؟ یکی از سنتهای الهی این است که هرگاه مصالح اقتضا کند کاری از غیر مجرای طبیعی انجام می‌گیرد. علم یا فلسفه کجا اثبات کرده است که سنت خدا چنین است که هر پدیده طبیعی باید فقط از راه علّت مادی و عادی به وجود آید؟ بنابراین اثبات معجزه و تأثیر دعاها به معنای نفی علّت در پدیده واقع شده نیست، بلکه به معنای اثبات علّتی و رای علّتهایی است که عموم مردم می‌شناسند. لذا، اصل علّیت به عنوان یک اصل ضروری و کلی با معجزه و امور خارق العاده قابل جمع است و هیچ تناقضی با آنها ندارد.^{۱۳}

آیا دعا باعث سستی و تنبلی مردم می‌شود؟

یکی از بحثهایی که درباره دعا مطرح می‌شود، در زمینه جنبه اجتماعی و روانشناختی آن است. برخی از افراد این گونه القاء شبهه می‌کنند که اگر مردم به تأثیر دعا معتقد باشند، موجب می‌شود که در فعالیت زندگی سست شوند، خواه در امور شخصی باشد و خواه در امور اجتماعی. این سستی خواه نا خواه موجب عقب ماندگی اجتماعی می‌شود و وسیله خوبی برای ستمگران است که مردم را به دعا و اعمال عبادی سرگرم کنند و خود به چپاول ثروتهای آنان مشغول شوند. اما واقعیت این است که از هر حقیقتی ممکن است به شکلی سوء استفاده شود. اگر از حقیقتی سوء استفاده شد، نباید اصل آن حقیقت را انکار کرد. معنای دعا این نیست که دست از تلاش و سازندگی برداریم، چه در مسائل فردی و چه در مسائل اجتماعی، بلکه معنای دعا این است که انسان مؤمن، مؤثر حقیقی را خدا می‌داند، هرگاه احساس نیاز می‌کند برای رفع نیاز خود به خدا توجه می‌کند، ضمن اینکه از اسباب مادی که در این زمینه قرار داده در حدّ خود استفاده می‌کند؛ چون خداوند چنین خواسته و مقدر فرموده است، ولی این اسباب را مستقلّ در تأثیر نمی‌داند.

فاطر ۴۳/ ۱۲

اطر ۴۳/ ۱۳

و با وجود آنکه از اسباب مادی بهره می‌گیرد، بدانها اعتماد ندارد. در نتیجه، اگر اسباب مادی نیز فراهم نباشد مأیوس نمی‌گردد؛ چون خدا را قادر می‌داند که از راههای غیر عادی نیز نیازهای او را رفع کند. با توجه به این حقیقت، نه تنها اعتقاد به تأثیر دعا موجب سستی او نمی‌گردد، بلکه موجب تلاش و امید بیشتر او می‌شود.

اگر انسان فقط به اسباب مادی متکی باشد، در صورتی فعالیت خواهد کرد که به فراهم شدن آنها امیدوار باشد؛ ولی انسان مؤمن حتی با علم به فراهم نبودن اسباب عادی نیز مأیوس نمی‌گردد.

در جنگ بدر، هنگامی که مسلمانان در نهایت سختی بودند و نیرو و ساز و برگ جنگیشان بسیار کمتر از دشمن بود، دست به دعا برداشتند. «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ...» و خداوند نیز دعای آنان را مستجاب ساخت و هزار ملک به یاریشان فرستاد و مسلمانان به پیروزی رسیدند. اگر مسلمانان به دعا اعتقاد نداشتند چه بسا روحیه خود را می‌باختند، عقب نشینی کرده و شکست می‌خوردند.

پس اعتقاد به دعا موجب شکست و عقب ماندگی نیست، بلکه برعکس، گاهی عدم اعتقاد به دعا موجب شکست می‌گردد. این شبهه در واقع ناشی از عدم شناخت دقیق دعاست. این تصور که به جای هر کاری انسان فقط دعا کند و هیچ فعالیت دیگری نداشته باشد معنای واقعی دعا نیست. باید وقتی چیزی از خدا می‌خواهیم او را مؤثر حقیقی بدانیم، آنچه را هم در اختیار داریم از او بدانیم، نه اینکه آنچه را در اختیارمان است از خود بدانیم و به دنبال کمک خداوند از طریق دیگری باشیم. مگر وجود انسان و هر آنچه را دارد متعلق به خدا نیست؟

معنای دعا این نیست که انسان از خدا بخواهد که از راه دیگری غیر از طرق عادی کاری را انجام دهد. این در واقع تعیین تکلیف نمودن برای خداست؛ مثل این که کسی در سفره نان داشته باشد و بگوید: خدایا از طریق دیگری به من روزی بده. این دعای واقعی نیست.

اگر انسان واقعاً چیزی از خدا می‌خواهد و خدا را مدبر و حکیم می‌داند، باید از آنچه در اختیار او قرار داده استفاده کند و اگر کمبودی احساس می‌کند آن را از خدا بخواهد تا تأمین نماید. لذا، به کسی که خداوند به او بینایی عطا کرده است، ولی چشمان خود را بسته و می‌گوید خدایا من با چشم بسته راه می‌روم، تو مرا به مقصد برسان، باید گفت: مگر خداوند به تو چشم نداده که از آن استفاده کنی!

معنای دعا این نیست که نعمتهایی که خدا، از روی حکمت، عطا کرده کنار بگذاریم و بگوییم که خدایا، همان چیز را از راه دیگری برایم برسان. این سخن در واقع به این معناست که خدایا من تدبیر تو را قبول ندارم؛ تو گفتی با چشم ببین، اما من می‌خواهم با گوش ببینم! نقل شده است که حضرت موسی (علیه السلام) بیمار شده بود بنی اسرائیل به او گفتند اگر از فلان گیاه استفاده کنی خوب می‌شوی موسی گفت: من خود را مداوا نمی‌کنم تا خداوند مرا شفا دهد. چندی گذشت اثری از بهبودی آشکار نشد. از جانب خداوند به او وحی شد: به عزّت و جلالم سوگند، شفایت نمی‌دهم مگر اینکه از همان گیاه استفاده کنی. ای موسی، تو می‌خواستی با توکل خود حکمت مرا باطل سازی؟ به جز من چه کسی خاصیت شفا بخشی را به ریشه گیاهان داده است؟

طبیعی است که خداوند تدبیر حکیمانه خود را تابع هوی و هوس ما قرار نمی‌دهد: «وَلَا تَتَّبِعِ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ...»^{۱۴}؛ و اگر حق از هوسهای آنان پیروی کند حتماً آسمانها و زمین تباه می‌گردد.

پس باید از آنچه در اختیار ما قرار داده به شکل مطلوب استفاده کنیم و تدبیر و حکمت او را بپذیریم. خداوند به گراف و بدون حکمت کاری انجام نمی‌دهد. اسباب و وسایلی که در عالم قرار داده بر اساس اقتضای حکمت اوست؛ همه به نفع ماست و در حل مشکلات ما مؤثر می‌باشد. لذا، نباید آنها را کنار بگذاریم و بخواهیم که رزق ما را از راه دیگری برساند. تدبیر به دست اوست، باید از او بخواهیم؛ اما او از هر راهی که صلاح بداند عمل می‌کند. اگر از آنچه در اختیار ما گذاشته استفاده کنیم متوجه خواهیم شد که خدا وسایل اجابت را از قبل فراهم کرده است، تنها باید از آنها استفاده کنیم.

البته خدا عاجز نیست که از راههای دیگری وسایل کار را فراهم کند، ولی استفاده نکردن از اسبابی که در اختیار انسان قرار داده نیز به معنای دعا و توکل نیست، بلکه سوء استفاده یا سوء تفسیرهایی است که بعضی افراد از مفاهیم اسلام دارند. توکل به این معنا نیست که به خدا اعتماد کنیم، ولی از اسباب مادی استفاده ننماییم. اسباب مادی را خداوند برای استفاده ما قرار داده است.

بنابراین، متوکلان حقیقی از سایر مردم بسیار فغالتند. مجاهدانی که با توکل بر خدا به جبهه می‌روند و با دشمن می‌جنگند تلاششان بیش از سایرین است؛ در عین حال پیروزی را نیز از خدا می‌دانند: «...وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ...»^{۱۵}؛ پیروزی جز از سوی خداوند عزیز و حکیم نیست.

مجاهد واقعی پیروزی و یاری را از خدا می‌خواهد، ضمن آنکه آنچه را خدا به او عطا کرده نادیده نمی‌گیرد و از آنها نیز استفاده می‌کند. پس دعای حقیقی از کسی صادر می‌شود که از وسایل و اسبابی که خداوند مقدر فرموده استفاده کند، نه اینکه آنها را رها کند و اجابت دعای خود را از راه دیگری بخواهد. بنا به مضمون روایات، دعای چنین افرادی مستجاب نمی‌شود. در برخی از روایات نقل شده^{۱۶} فردی که زن ناصالحی دارد و دعا می‌کند که خدا او را از شرّ وی نجات دهد، مستجاب نمی‌شود، چون خدا طلاق را در اختیار او قرار داده، اگر واقعاً ناصالح است و زندگی با او منافات با مصلحت دنیا و آخرت دارد می‌تواند او را طلاق دهد؛ لذا، دعای او بی‌معناست. بله، اگر قصد او از دعا این باشد که خداوند تحمل او را در مقابل چنین زنی زیاد کند تا به کمالاتی نایل شود، یا منظور او از دعا این باشد که خداوند چنین زنی را اصلاح کند، چنین دعایی مطلوب است؛ اما در غیر این موارد دعا بی‌فایده است؛ چون وسیله نجات از شرّ او را در اختیار دارد و از آن استفاده نمی‌کند. اگر این شخص در درخواست خود جدّی است باید از وسیله ای که خدا در اختیار او قرار داده است استفاده کند.

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود: «الْدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ»^{۱۷}؛ هر کس دعا کند ولی عمل ننماید مانند کسی است که بدون چله کمان می‌خواهد تیر اندازی کند. و در روایت دیگری فرمود: «دعای کسی که در خانه نشسته و از خدا طلب روزی می‌کند مستجاب نمی‌شود.»^{۱۸}

مؤمنون / ۷۱^{۱۴}

آل عمران / ۱۲۶^{۱۵}

محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۹۳، ص ۲۵۶، روایت ۱۰^{۱۶}

محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۱۲، روایت ۱۷^{۱۷}

پس اسلام هرگز دعا را جانشین اسباب و عللی که در دسترس بشر است قرار نداده، بلکه خواسته به انسانها بفهماند که اسباب از خود استقلال ندارند، تأثیر همه این اسباب به دست اوست: لذا حتی با وجود اسباب نیز باید توجه انسان به خدا باشد. انسان باید همه نیازهای خود را از خدا بخواهد، حتی اگر اسباب عادی آن فراهم باشد. انسان موحد حتی وقتی که نان در سفره دارد به خدا توجه می‌کند و از او می‌خواهد که گرسنگی او را برطرف سازد. در نظر او همه چیز وسیله است و تأثیر نهایی از سوی خداست. لذا، دعا در هر حال مطلوب است، چه در حالی که انسان دستش از اسباب عادی کوتاه باشد و چه در حالی که اسباب عادی برای او فراهم باشد. در جایی که اسباب عادی وجود دارد دعا نشانه مستقل ندانستن این اسباب است و اعتقاد به استقلال خداوند و نیاز انسان به تفضلات الهی؛ آنجا هم که اسباب عادی مهیا نیست، دعا نشانه محدود ندانستن قدرت خداوند در اسباب عادی است و اعتقاد به این که او می‌تواند از طریقی غیر از اسباب عادی نیز نیاز انسان را تأمین نماید. پس دعا در هر حال مطلوب است.

انسانی که گرسنه می‌شود، اگر دارای ایمان قوی باشد از خدا می‌خواهد که او را سیر نماید، سپس بر سر سفره غذا می‌نشیند و غذا می‌خورد. در این حال، غذا خوردن او هیچ منافاتی با دعا کردنش ندارد؛ یعنی فقط خدا را مؤثر حقیقی در رفع نیازهای خود می‌داند و معتقد است که چون خدا خواسته و این اثر را در غذا قرار داده موجب سیری می‌گردد و بدین دلیل، از آن استفاده می‌کند و گرنه وجود یا عدم غذا برای او تفاوتی ندارد و معتقد است که خدا می‌تواند از هر راهی بخواهد او را سیر نماید.

خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) وحی کرد: «ای موسی، هر چه را احتیاج داری از من بخواه، حتی نمک غذایت را.» درخواست همه چیز از خدا به این معنی نیست که انسان هیچ گونه تلاشی نکند و بگوید: باید فقط از خدا خواست، او باید درست کند. این طرز تفکر غلط است. حقیقت دعا و درخواست در این است که انسان بفهمد و اعتراف کند که از خود چیزی ندارد و هر چه هست از اوست. هم قدرت کار و تلاش از اوست، هم اسباب و ابزار را او فراهم کرده و هم نیروی فکر و تعقل را او داده است. اینها همه نعمتهای الهی است که باید در تأمین حوائج بکار گرفته شود. در واقع، معنای خواست از خدا این است که انسان اعتراف داشته باشد که همه وسایل از خداست. این همان حقیقت بندگی است که لازمه آن فرمانبرداری می‌باشد. بنابراین، اعتقاد به دعا نه تنها باعث تبلی نمی‌شود، بلکه خود نیروی محرکی است که انسان را به تلاش و کوشش بیشتر وادار می‌دارد.

اثرات دعا

الف - اثرات تربیتی

از نظر تربیتی دعا چه نقشی دارد؟ آیا اساساً دعا در زندگی انسان نقشی دارد؟

برخی تصوّر کرده‌اند که اثر تربیتی دعا فقط از جهت تلقین به نفس است؛ یعنی وقتی انسان مطالب خوبی را بر زبان می‌آورد به خودش تلقین می‌کند که باید این چنین باشد؛ مثلاً با خواندن دعای «مکارم الاخلاق» به نفس تلقین می‌شود که باید اخلاق خود را اصلاح کنیم، صفات خوب کسب نماییم و از صفات بد اجتناب ورزیم. اینان اثر تربیتی دعا را فقط در همین جنبه می‌دانند و دعاهایی را که فاقد این جنبه باشند، دعاهای استعماری قلمداد می‌کنند!

این تصوّر ناشی از کوتاه بینی و نقص شناخت نسبت به معارف اسلامی است. بزرگترین اثر دعا همان حقیقت عبادی است که در آن نهفته است؛ همان که موجب تکامل معنوی انسان و انسانیت او می‌شود. البته ممکن است در بعضی از دعاها آثار تلقین به نفس و نظایر آن نیز وجود داشته باشد؛ اما این آثار مانند حرکت آرواره‌ها به هنگام غذا خوردن است که در عین آنکه کار جویدن غذا را انجام می‌دهد، خود نیز ورزش کرده و از این جهت تقویت می‌گردد. این ورزش را نمی‌توان فایده حقیقی غذا خوردن دانست؛ فایده حقیقی غذا خوردن تأمین مواد لازم برای بدن است.

فایده حقیقی دعا نیز توجه به خدا و بندگی اوست. این گونه آثار که گاهی بر بعضی از دعاها مترتب می‌شود، فواید بسیار ناچیزی است که در مقابل فایده اصلی چیزی به حساب نمی‌آید.

کمال انسان در این است که فقر خود را نسبت به خدا درک نماید و به این حقیقت اعتراف کند.^{۱۹} تا انسان نسبت به این واقعیت اعتراف نکند، فقر خود را به درستی نشناسد و به کمال انسانی نائل نمی‌شود.

یکی از چیزهایی که موجب می‌شود انسان به این معرفت نزدیک گردد یا معرفت او کامل شود دعاست. دعا خود عبادت است و تنها راه تکامل انسان نیز عبادت می‌باشد. بنابراین، دعا یکی از راههای تکامل انسان است.

خداوند در آیه شریفه «الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي...»^{۲۰} می‌فرماید: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. سپس اضافه می‌فرماید: محققاً کسانی که از بندگی من سرپیچی کنند و خود را بزرگتر از آن بدانند که در مقابل عظمت الهی سر تعظیم فرود آورند و متکبران از عبادت من سرپیچی کنند، با ذلت و خواری وارد جهنّم خواهند شد. دو جمله مذکور در آیه شریفه در حکم صغری و کبراست: دعا عبادت پروردگار است؛ و هر که از عبادت خدا سرپیچی کند به عذاب دردناک و خوارکننده ای مبتلا خواهد شد. نتیجه آنکه: هر که از دعا سرپیچی کند به عذاب الهی گرفتار خواهد شد.

همچنان که ذکر گردید، فایده و اثر اصلی دعا همان تکامل معنوی انسان در اثر بندگی و اعتراف به ذلت در مقابل خداوند است؛ اما بر دعا اثرات فرعی و جنبی نیز مترتب است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

فاطر / ۱۵. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^{۱۹}

مؤمن / ۶۰.^{۲۰}

ب - اثرات جنبی

۱- شناخت خدا: عمده ترین دلیل نیایش و دعا شناخت پروردگار است. این معرفت ریشه همه سعادت‌ها و موجب تمام اصلاحات است. عده ای به حضور امام صادق (علیه السلام) رسیدند و عرض کردند که چرا ما دعا می‌کنیم ولی مستجاب نمی‌گردد؟ حضرت فرمودند: برای اینکه شما کسی را می‌خوانید که او را نمی‌شناسید.^{۲۱}

اسامی مبارک خداوند که او را بدانها می‌خوانیم^{۲۲} و می‌ستاییم همه سرشار از معانی متعدّد است و تکرار آنها فواید بسیاری در بر دارد که از جمله آن فواید توجّه به معانی وصفی آنها و تکمیل معرفت انسان نسبت به خداوند است.

وقتی اسامی پروردگار را از قبیل رحمان، رحیم، سمیع، بصیر، منعم، غفور و غیره بر زبان جاری می‌کنیم، توجّه پیدا می‌کنیم که پروردگاری مهربان، شنوا، بینا و آمرزنده داریم و در نتیجه به رحمت و آمرزش او امیدوار می‌شویم. دعا کننده با تدبّر و تعمّق در این صفات، خود را مرتبط با خدایی می‌بیند که هیچ چیزی در برابر قدرت او مشکل نیست. اصلاً مشکل و آسان برای او مطرح نیست. این مسأله امید و نشاط تازه ای به شخصی که از همه جا ناامید شده می‌دهد.

در این مختصر، نیازی به تذکّر تأثیر امید در حیات، نشاط، کار و تحمل شداید نیست. و نیز توجّه به این مطلب که او رفتار و گفتار ما را می‌بیند و می‌شنود موجب می‌گردد که گوینده به انجام عمل شایسته و پرهیز از گفتار و کردار زشت تشویق شود. علاوه بر این، برخی از دعاها یک دوره درس خداشناسی و توحید در سطحی بسیار عالی است. دعاهایی نظیر دعای عرفه امام حسین (علیه السلام) دعای صباح، دعای ابوحمزه و دعا‌های بسیار دیگری که بویژه در صحیفه سجادیه آمده از این قبیل است.

۲- کسب اخلاق خدایی: در دستورات مذهبی و احادیث شریفه توصیه شده است که به اخلاق خدایی درآیید. «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^{۲۳} دعاکننده از طریق دعای خود سعی می‌کند صفات خدایی را در خود ایجاد و تقویت نماید و کوشش می‌کند که همچنان که خدا را به صفاتی مانند مهربانی و گذشت متّصف می‌سازد او نیز با دیگران مهربان و باگذشت باشد.

۳- پاکی و پاکیزگی: از آداب دعا، پاک بودن لباس و حلال بودن غذای دعا کننده و مباح بودن مکان دعاست. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود باید خوراک و کسبش را پاکیزه کند.^{۲۴}

وقتی دعاکننده مقید گردد که از راه حرام ارتزاق نکند و کسب و کار ناروا نداشته باشد به کمال معنوی می‌رسد. جامعه ای که افراد آن با چنین دعایی سروکار داشته باشند چه ملت خوشبخت و دارای چه مدینه فاضله ای خواهد بود!

۴- سرکوبی نفس: بزرگترین فایده دعا و حتی همه عبادات، جلوگیری از طغیان نفس است. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه، در نکوهش تکبر مطالب مفصّلی بیان می‌دارند. در قسمتی از این خطبه می‌فرمایند: این خوی پلید بزرگترین دام شیطان و قوی ترین ابزار فریب او شمرده می‌شود.

محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۹۳، باب ۲۴، ص ۳۶۸، روایت ۴^{۲۱}

اعراف/ ۱۸۰. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...»^{۲۲}

محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۶۱، باب ۴۲، ص ۱۲۹^{۲۳}

ج ۹۳، ص ۳۲۰، پیشین، روایت ۳۰^{۲۴}

نابود ساختن خودخواهی به منزله ریشه کن کردن تمامی معایب اخلاقی و آماده نمودن خود برای کسب همه فضایل است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا»^{۲۵}؛ هر که نفس خود را از گناه و بدی پاک سازد رستگار خواهد شد. نیایشگر با ایستادن در پیشگاه خدا، و توجه نمودن به کبریاپی و عظمت او، و در نظر گرفتن کوچکی و حقارت خود، فقر و نیاز سرپای وجود خویش را در مقابل خداوند اظهار می‌نماید و بدین وسیله، خود را از هر مخلوقی بی‌نیاز و تنها به او نیازمند می‌بیند. پس دعا فروتنی توأم با مناعت و عزّت نفس را به دنبال دارد.

شرایط استجابت دعا

با اینکه خداوند در قرآن کریم وعده استجابت دعا را داده و فرموده: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^{۲۶} چرا معمولاً دعاها مستجاب نمی‌شوند؟ آیا برای استجابت دعا شرایطی وجود دارد؟ برای همه کسانی که به امر الهی به دعا می‌پردازند، این سؤال مطرح می‌گردد. علمای علم کلام می‌گویند: تخلف در «وعید» ممکن است و چنین کاری عقلاً قبیح نیست؛ ولی تخلف در «وعده» عقلاً قبیح است و انجام فعل قبیح بر خداوند محال است. پس تخلف از اجابت که در این آیه «وعده» داده شده عقلاً قبیح است. به فرض آنکه هیچ دلیل عقلی نیز بر این مطلب نداشته باشیم خود قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^{۲۷}؛ خداوند در وعده تخلف نمی‌کند.

همین آیه کافی است که ما منتظر اجابت همه دعاهاى خود از سوى خداوند باشیم. با توجه به لزوم وفای به وعده و تأکید الهی بر این مطلب، پس علت مستجاب نشدن دعاهاى ما چیست؟ این مطلب مکرراً از ائمه اطهار (علیهم السلام) سؤال می‌شد و آن بزرگواران نیز متناسب با فهم سؤال کننده جوابهایی به اشخاص گوناگون می‌دادند. در بعضی از روایات، برای دعاکننده شرایطی ذکر شده یا برای دعا، آداب یا اوقات خاصی تعیین گردیده است.

آیا این موارد به معنای مقید کردن اطلاق آیات است؟ یعنی آیا دعای ما به شرطی مستجاب می‌گردد که در فلان زمان، فلان مکان و فلان حال باشد؟ اگر در غیر از اوقات و حالات خاصی باشد وعده خداوند تحقق نخواهد یافت؟ یا اینکه این روایات معنای دیگری دارد؟

آنچه از ظاهر این آیه به نظر می‌رسد این است که اطلاق کلی دارد و احتمال مقید بودن آن بسیار ضعیف است. برای توضیح مطلب، مثالی ذکر می‌شود: اگر انسان سخاوتمندی عده ای را به میهمانی دعوت نماید و پس از حضور آنان از اغلب آنها پذیرایی نکند، آیا به او اعتراض نمی‌کنند که چرا به وعده خود عمل نمی‌کنی؟ و پاسخ او به آنها که چون لباسهای شما تمیز نیست یا مثلاً چند دقیقه دیر آمده اید قابل قبول نیست؛ چون دعوت او مطلق بوده و چنین شرایطی در آن ذکر نشده بود.

شمس ۹/ ۲۵

مؤمن ۶۰/ ۲۶

رعد ۳۱/ ۲۷

پس لازم است او به وعده خود عمل کند و از همه آنان پذیرایی نماید، مگر آنکه دلیلی قطعی بر تقیید کلام او وجود داشته باشد.

برای فهم بهتر این آیه لازم است در آن دقت بیشتری بنماییم:

۱- «أَدْعُوا» یعنی چه؟ آیا معنای «دعا» این است که خواسته خود را بر زبان بیاوریم، هر چند معنای آن را نفهمیم؟ یا حتی اگر معنای آن را می‌فهمیم بدان توجه نداشته باشیم؟ یا در صورت توجه به معنای آن با میل باطنی مان موافق نباشد؟ درست است که معمولاً به تکلم الفاظ، که همراه با درخواست باشد، «دعا» گفته می‌شود؛ مثلاً، کسی را صدا بزنیم و از او چیزی بخواهیم، اما الفاظ از مافی الضمیر انسان حکایت می‌کنند و خود اصالت ندارند. این گونه نیست که شکل الفاظ در حوادث جهان تأثیری داشته باشد و هر لفظ از زبان هر کس که ادا شود مؤثر باشد. همان گونه که قبلاً بیان شد، دعا امری قلبی است و زبان فقط از آنچه در دل است حکایت می‌کند. پس دعا باید از روح و دل انسان صادر شود و انسان واقعاً خواستار چیزی باشد. اگر فقط الفاظی را به زبان بیاورد و در دل توجه نداشته باشد، بطور جدی درخواست ننموده و در حقیقت دعا نکرده است.

دعا باید همراه با خواست جدی قلبی باشد و انسان در وقت دعا توجه داشته باشد که چه می‌خواهد. واقعیت این است که بسیاری از دعاها را ما از روی عادت و صرف لقلقه زبان است؛ عادت کرده ایم بعد از نماز چند جمله دعا کنیم بدون آنکه توجه جدی داشته باشیم و واقعاً درخواست از خدا داشته باشیم.

۲- دعا باید مصداق «أَدْعُونِي» باشد؛ درخواست فقط از خدا باشد. اگر انسان شرایط مذکور را رعایت کند، ولی دل او متوجه به خدا نباشد واقعاً دعا نکرده است؛ مثلاً، ما درخواست علم می‌کنیم، واقعاً هم علم را دوست داریم، در درخواست خود نیز جدی هستیم؛ اما تصور می‌کنیم که عالم شدن به خدا ربطی ندارد و فقط به سعی و کوشش خودمان بستگی دارد. می‌گوییم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْماً نَافِعاً وَ عَمَلاً صَالِحاً...» پروردگارا، علم سودمند و کردار شایسته از تو طلب می‌کنم.

اما در عمق جان اعتقاد نداریم که خدا به انسان علم می‌دهد. به عبارتی، تنها به دنبال جنبه تلقینی دعا هستیم که علم چیز خوبی است و باید به دنبال تحصیل آن رفت و از «اللَّهُمَّ» استنباط «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» داریم که در بسیاری از کارهایمان فقط برای تشریفات بکار می‌بریم و در واقع تعلیقی بر مشیت خدا نیست؛ همچنانکه در آغاز بسیاری از کارها «بسم الله الرحمن الرحيم» را صرفاً به عنوان تشریفات بکار می‌بریم، اما بسیار کم اتفاق می‌افتد که حقیقتاً به یاد خدا باشیم و هر کاری را با نام و یاد او شروع کنیم. بسیاری از دعاها را ما نیز به همین نحو است، با وجود آن که در ظاهر مطلبی را از خدا درخواست می‌نماییم، اما در واقع، به این مطلب اعتقاد نداریم که خدا باید خواسته ما را عطا فرماید. در این صورت نیز نباید منتظر اجابت دعایمان باشیم.

چنین دعاهایی که صرف تکلم برخی الفاظ است و در واقع خواستن از خدا نیست هیچ گاه به اجابت نخواهد رسید؛ چون درخواست واقعی ما از خدا نیست، بلکه به اسباب مادی و قدرت خود متکی هستیم. حتی اگر از کسانی که این گونه دعا

می‌کنند سؤال شود که آیا واقعاً خداوند به انسان علم عطا می‌کند، یا توفیق عمل می‌دهد. پاسخ می‌دهند و مجادله می‌کنند که خیر، این مطلب هیچ ربطی به خدا ندارد!

علت عدم استجابت این گونه دعاها همین مطلب است که آنها اعتقادی به قدرت خدا ندارند و به واقع از او چیزی نمی‌خواهند. بنابراین، دعای واقعی آن است که درخواست از خدا باشد و معتقد باشیم که اعطای مطلوب تنها به دست اوست، وگرنه نوعی تشریفات خواهد بود. اما اینکه این تشریفات تا چه حد سودمند است بحث دیگری است و مجال دیگری می‌طلبد، ولی خلاصه آن که دعای حقیقی نیست؛ مانند بسیاری از تعارفاتی که به یکدیگر می‌کنیم؛ مثلاً، از دوستی می‌پرسیم: «حال شما چطور است؟» او نیز پاسخ می‌دهد که الحمد لله، از دعای شما بد نیستیم! در حالی که ممکن است اصلاً دعایی در کار نبوده و صرفاً تعارف است.

ما باید از این گونه دعا کردن، از درگاه خداوند طلب استغفار کنیم؛ چون با این شکل دعا کردن و با این طرز فکر، خدا را ضعیف و ناتوان به حساب آورده ایم، درباره او به چیزهایی معتقد شده ایم که در شأن او نبوده است.

آیه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» شرطی است که به شکل امر بیان شده و در واقع این گونه است که «إِنْ تَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». این شرط در صورتی تحقق پیدا می‌کند که اولاً، در درخواست خود جدی باشیم و ثانیاً، درخواست ما از خدا باشد و او را در تحقق دعایمان مؤثر بدانیم. در این صورت، شرایط استجابت دعا محقق گردیده است. آیا می‌توان گفت که چنین دعایی نیز مستجاب نمی‌گردد؟

نقل شده که بنی اسرائیل دچار قحطی طولانی شده بودند. حضرت موسی (علیه السلام) همراه جمعی جهت نماز استسقاء (طلب باران) از شهر خارج شدند وحی آمد: «كَيْفَ أَسْتَجِيبُ لَهُمْ وَقَدْ أَظْلَمَتْ عَلَيْهِمْ ذُنُوبُهُمْ... يَدْعُونَنِي عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ»؛ خداوند فرمود: چگونه دعای این جماعت را اجابت کنم در حالی که گناهان بر آنها سایه افکنده و مرا می‌خوانند در حالی که یقین ندارند (باور ندارند که خدا توانایی انجام خواسته های آنان را دارد).

نکته دیگری که در اینجا قابل ذکر است مربوط به لوازم استجابت دعاست. ممکن است از خداوند درخواستی داشته باشیم و صلاح خود را در استجابت آن دعا ببنداریم و آن را برای خود موجب کسب کمالی بدانیم؛ اما در واقع، در تشخیص مصداق دچار اشتباه شده باشیم. نمی‌دانیم که اگر خواست ما تحقق پیدا کند چه لوازمی دارد، آیا لوازم آن نیز به حال ما مفید است یا نه؟ اگر ما به لوازم آن آگاهی داشتیم، قطعاً دعای ما به شکل دیگری اظهار می‌گردید. به عبارت دیگر، اگر خداوند به ما بفرماید که استجابت دعای تو چنین لوازمی را در بر دارد، آیا باز هم حاضری با تحقق آن لوازم دعایت مستجاب گردد، قطعاً پاسخ منفی خواهیم داد.

این گونه درخواستهای ما از خداوند مانند خواست بچه ای است که چیزی از والدین خود می‌خواهد ولی به ضرر آن آگاه نیست و اگر از ضرر آن مطلع بود آن خواهش را نمی‌کرد.

در چنین مواقعی که ما درخواست یک مصلحت کلی داریم، ولی در تطبیق مصداق دچار اشتباه شده ایم، ممکن است دعای ما مستجاب گردد؛ اما بر اساس مصلحت واقعی ما. ممکن است خدای متعال در چنین مواردی از خطای ما چشم پوشی کند

و بر اساس درخواست مصلحت کلی که از او داشته ایم دعای ما را اجابت فرماید؛ به ما چیزی عطا کند که اگر می‌دانستیم، همان را از او می‌خواستیم. در این صورت، خداوند هم ما را از لطف خویش مأیوس نساخته و هم اشتباه ما را تصحیح کرده است.

با توجه به این سه نکته - درخواست جدی، درخواست از خدا، مصلحت واقعی ما - که از آیه مذکور استفاده می‌شود، می‌توان گفت که اطلاق آیه هیچ قید و شرطی ندارد.

بسیاری از شرایطی که در روایات ذکر شده ناظر به همین موارد مذکور است. برخی از آنها نیز آدابی است که برای کمال دعا و کمال توجه به خدا مؤثر است و در واقع تقیید یا تخصیص نسبت به آیه شریفه نیست.

گاهی اوقات نیز به جای استجابت دعا در این دنیا، خداوند مقاماتی را در آخرت به انسان عطا می‌فرماید. این مطلب مربوط به نکته سوّمی است که از آیه شریفه استنباط گردید؛ یعنی کسی که به در آخرت ایمان دارد، اگر توجه پیدا کند که درخواست او درباره امر دنیوی در مقابل پاداش اخروی قابل مقایسه نیست، قطعاً سعادت و کمال خویش را طلب خواهد کرد؛ اما در اثر غفلت، به مسائل دنیوی توجه پیدا کرده است. اگر واقعیت برای او آشکار می‌گردید که در آخرت به چنین چیزهایی نیازمندتر است، آنها را برای آخرت درخواست می‌کرد.

خدای متعال چون می‌داند که مؤمن به دلیل ایمانش علاقه بیشتری به امور اخروی دارد، گاهی دعای او درباره امور مادی را برای آخرتش ذخیره می‌کند. او هم وقتی ببیند که در آن جهان به چه مقاماتی نایل می‌گردد از خداوند تشکر خواهد کرد و از این معامله با خداوند خرسند خواهد گشت. در دعای افتتاح به این مطلب اشاره شده است.

«...وَلَعَلَّ الْاِذَى أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِّي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ...»؛ شاید تأخیر تو در استجابت دعاهاى من به مصلحت بوده و برای من بهتر باشد؛ چون تو از عاقبت کارها و مصالح و مفاسد زندگى خبر داری.

از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَدْعُو بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا إِثْمٌ وَلَا قَطِيعَةٌ رَحِمَ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِهَا إِحْدَى ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ يُعْجَلَ دَعْوَتُهُ وَإِمَّا أَنْ يُدْخِرَهَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ وَإِمَّا أَنْ يَكْفَ عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مِثْلَهَا»؛^{۲۸}

هیچ مسلمانی خدا را نمی‌خواند - به داعی که گناه یا قطع رحم نباشد - مگر اینکه خدا یکی از سه چیز را به او عطا می‌کند: یا دعای او را مستجاب می‌کند یا آن را ذخیره آخرتش قرار می‌دهد و یا اینکه معادل آن، بدی و بلا را از او دفع می‌کند.

این لطف بزرگی است که خداوند فقط به دعای بندگان توجه نمی‌کند، بلکه بیش از آن به کمال و سعادت واقعی آنها توجه دارد و با عنایت به این مسأله خواسته های آنها را اجابت می‌کند؛ بعضی را مقدم می‌دارد، بعضی را به تأخیر می‌اندازد و برخی را نیز، به عنوان ذخیره آخرت انسان، به روز قیامت موکول می‌کند.

علاوه بر موارد مذکور، در روایات علل دیگری نیز برای مستجاب نشدن دعا ذکر شده است؛ مثلاً در برخی از روایات آمده است مردمی که «امر به معروف» و «نهی از منکر» را ترک کنند، خداوند آنها را به دو بلا گرفتار می‌سازد: نخست، دعای آنان مستجاب نمی‌گردد؛ دوم، بدترین و فاسدترین افراد را بر آنان مسلط می‌گرداند.

محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۶۶، روایت ۱۶^{۲۸}

شخصی نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) از عدم اجابت دعاهایش شکوه کرد. حضرت (علیه السلام) علت آن را چنین بیان فرمود: «إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَائِتٌ بِشَمَانٍ خِصَالٍ: أَوَّلُهَا إِنَّكُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَمَا أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْكُمْ مَعْرِفَتُكُمْ. الثَّانِيَةُ...» دل‌های شما در هشت چیز خیانت کرده‌اند (لذا دعایتان مستجاب نمی‌شود).

۱- خدا را شناختید؛ ولی حق او را چنانکه باید ادا نکردید.

۲- به رسول او ایمان آوردید، سپس با ستش مخالفت کردید.

۳- کتاب او را خواندید ولی بدان عمل نکردید.

۴ می‌گویید از کفر و عقاب خدا می‌ترسید، اما همواره اعمالی مرتکب می‌شوید که شما را به آن نزدیک می‌کند.

۵ می‌گویید به پاداش الهی مشتاقید، لکن همواره کاری می‌کنید که شما را از آن دور می‌سازد.

۶- از نعمتهای خدا بهره می‌برید و شکر او را بجا نمی‌آورید.

۷- به شما گفته شده دشمن شیطان باشید، ولی شما با او دوستی می‌کنید.

۸- عیوب مردم را نصب العین خود کرده اید و از عیوب خود غافلید.

با این همه چگونه انتظار دارید دعایتان مستجاب شود در حالی که خود درهای آن را بسته اید. سپس فرمود: تقوا پیشه کنید، اعمال خود را اصلاح کنید، نیات خود را صادق گردانید، امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما مستجاب شود.^{۲۹}

گذشته از این، ما معمولاً آنچه را از طریق عادی بدست می‌آوریم اجابت دعا نمی‌دانیم و از ناحیه خدا تلقی نمی‌کنیم؛ در حالی که قرآن تمام امور را به خدا نسبت می‌دهد. علاوه بر آن اجرای بی‌چون و چرای دعا آن گونه که ما تصور می‌کنیم، بنابر صراحت قرآن، برای خداوند الزام آور نیست. اگر قرار بود که هر کس دعایش مستجاب شود، اجتماع نقیضین پیش می‌آمد و نظام جهان بر هم می‌خورد. خداوند می‌فرماید: «وَلَوَاتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»؛^{۳۰} اگر حق تابع هوای نفس آنان شود آسمانها و زمین و هر آنچه در آنهاست فاسد خواهد شد.

خداوند نه تنها دعای پیامبر خود، حضرت نوح (علیه السلام) را که نجات فرزندش را تقاضا کرده بود اجابت ننمود، بلکه او را بدین علت سرزنش نیز کرد: «... يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛^{۳۱}

ای نوح فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد؛ زیرا او عملی ناشایست است. پس از من تقاضای امری که از آن آگاه نیستی، مکن. من تو را پند می‌دهم که از مردم جاهل نباشی.

گذشته از موارد مذکور، به فرض آنکه بنابر ظاهر آیه شریفه «أَسْتَجِبْ لَكُمْ» انجام بی‌چون و چرای خواسته بنده باشد؛ ولی زمان اجابت دعا از سوی خداوند تعیین می‌گردد. حضرت یعقوب (علیه السلام)، پیامبر خدا، پس از آنکه دعا کرد که خداوند یوسف را به او بازگرداند، با وجود استجاب دعایش، قریب چهل سال طول کشید تا خدا یوسف را به او باز گرداند.

محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۶^{۲۹}

مؤمن ۷۱/^{۳۰}

هود ۴۶/^{۳۱}

در برخی از روایات آمده است که گاهی بنده مؤمن دعا می‌کند و خدا به فرشتگان می‌فرماید: دعای او مستجاب است، ولی اجابت آن را به تأخیر بیندازید؛ زیرا من دوست دارم صدای او را بشنوم.^{۳۲}

این مطلب در تأیید این سخن است که با توجه به کمال نفسانی که در سایه ارتباط با خدا و دعا برای انسان حاصل می‌شود و خداوند نیز اراده دارد که انسان را به کمالات بیشتری برساند. لذا، اجابت دعا را به تأخیر می‌اندازد. در واقع، کمال حقیقی انسان در ارتباط او با خداست، نه در استجاب دعا، مثلاً، کسی که گرفتار بیماری شده و از درد شدید خود به خدا پناه می‌برد و به درگاه او دعا می‌کند و از او شفا می‌طلبد. دعایش موجب کمال معنوی و تقرب او به خدا می‌شود و روحش تعالی پیدا می‌کند. در صورتی که اگر همان روز اول شفا پیدا می‌کرد. دعای او قطع می‌شد و به خدا توجه نمی‌کرد، یا توجهش به خدا ضعیف می‌گشت.

یا کسی از خدا درخواست ثروت کند تا در راه خدا انفاق کند و به ثواب نایل گردد؛ ولی چون خدا می‌داند که اگر ثروتمند شود از یاد خدا غافل می‌شود او را به کمال مورد آرزویش نمی‌رساند. لکن، خداوند وسیله انفاق او را به شکل دیگری برایش فراهم می‌کند تا همان ثواب را ببرد.

در هر حال، خداوند نسبت به بندگان مؤمن خود چنین ولایتهایی را اعمال می‌کند. اینها از شؤون ولایت خدا نسبت به مؤمنان است.